بی‌مناسبت

در «شاهین» فوتبال اولویت آخر بود

ابراهیم آشتیانی
پیشکسوت فوتبال

تاکنون واژه «مکتب شاهین» را شنیده‌اید؟ درباره این مکتب همان بس که در باشگاهی که به ذات برای فوتبال تأسیس شده بود، خود فوتبال در اولویت‌اول قرار نداشت. حتما تعجب می کنید؟ جای تعجب هم دارد. در مکتب شاهین اخلاق، منش پهلوانی، زندگی سالم و درس در مقایسه با خود فوتبال از اهمیت بالاتری برخوردار بودند. جست‌وجو درباره علت این ماجرا یک دلیل عمده را به ذهن متبادر می کند.

ساختار اجتماعی در سال‌هایی که شاهین در اوج تفوق قرار داشت، همین اولویت‌ها را می‌طلبید. ۱۶ سال بیشتر نداشتم که وارد مجموعه «شاهین» شدم. در ابتدای ورودم به باشگاه شرایطی را پیش‌رویم قرار دادند. پذیرش آن شرایط تضمین‌کننده ورودم به تیم می‌شد. مدیرعامل باشگاه مرا به دفترش دعوت کرد و با من سخن گفت. او گفت برای ورود باید دیپلم بگیری. در ضمن مرا تشویق کرد به دانشگاه بروم. او گفت: اگر بتوانی وارد دانشگاه شوی، زمینه برای ورودت به تیم بزرگسالان فراهم خواهد شد. او معتقد بود قابلیت فنی در همراهی با علم و دانش خاصیت افزاینده‌ای را پیش‌روی هر انسانی قرار خواهد داد و روند پیشرفت فنی بازیکن را حتی داخل زمین چمن فراهم می کند. بنابراین تنها کافی نیست بازیکن خوبی باشید، لازم است ذهن شما از آمادگی مناسبی برخوردار باشد. اتفاقا همان شرط آقای مدیرعامل باعث پیشرفت من در زمینه‌های درسی، فوتبالی و به بیان کلی پیشرفت محسوس در زندگی‌ام شد. در آن سال‌ها خیلی‌ها اصلا نمی‌دانستند دانشگاه کجاست اما من با قوت‌قلبی که از سوی آقای مدیر به ذهنم تزریق شده بود، راه تحصیل آکادمیک را برگزیدم. اتفاق عجیب و قابل‌توجهی افتاد. بعد از پذیرش در مقطع لیسانس و اتمام این دوره، در پایه فوق‌لیسانس هم پذیرفته شدم و با سرعت هرچه تمام‌تر این مقطع را هم پشت‌سر گذاشتم. حالا ۲۵ساله شده بودم.

استاد دانشگاه و عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت‌معلم، عضو تیم‌ملی و بازیکن رده بزرگسالان تیم فوتبال شاهین. شاگردانم در دانشگاه همسن‌وسال خودم بودند. شاخه‌ای که برای تحصیل برگزیدم، یکی از زیرشاخه‌های علوم‌انسانی بود. آن‌گونه که می‌دانید رشته‌های علوم‌انسانی توجه ویژه‌ای به مسائل اخلاقی دارند و جهان‌بینی افراد را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند. همین پایه‌های ذهنی و توشه‌هایی که از رشته دانشگاهی‌ام برگرفته بودم، داخل زمین و جامعه به کار آمدند. مقایسه بین فوتبالیست‌های تحصیلکرده و کسانی که از تحصیلات آکادمیک بی‌بهره بودند، گواه روشنی بر این مدعاست. آنچنان‌که درسال ۱۳۵۰ با تیم‌ملی ایران قهرمان آسیا شدیم و جام ملت‌های آسیا را از تایلند به ایران آوردیم. (در آن سال‌ها برنده جام قهرمانی هریک از قاره‌ها به‌عنوان نماینده آن قاره به جام‌جهانی کوچک یا جام ژول‌ریمه اعزام می‌شد.) همان سال به‌عنوان بهترین بازیکن آسیا هم شناخته شدم. برداشت من از نصیحت مدیرعامل باشگاه شاهین و موفقیت‌هایی که در ادامه آن برایم به وجود آمد «مکتب شاهین» را به خوبی معنا می کند.

خاطره‌بازی

عکس: حامد ملکپور / تسنیم

خاطره مشترک برای همه ما

غلامرضا امامی
نویسنده

خاطرات هم بخشی از زندگی ما هستند. همه ما خاطراتی داریم که بخشی از این خاطرات ممکن است برای بسیاری از اهالی جامعه، مشترک باشد. قصد دارم یکی از این خاطرات را مطرح کنم که به نوعی تمام مردم با آن درگیر بودیم. موضوع مربوط است به انتخابات ریاست‌جمهوری اخیر که بعد از ۸ سال، همه انتظار داشتیم با یک انتخاب درست و صحیح، مسیر کشور و به‌خصوص مسائل بنیادین را ترمیم کنیم و شاهد روندی روبه رشد باشیم اما تا چه حد امروز می توانیم از این خاطره به خوبی یاد کنیم؟ اگر به خوبی ذکر کنیم یعنی بر این عقیده هستیم که تمام دستاوردهایی که دنبال آن بودیم را به دست آورده‌ایم. کشور را از آن رکود ۸ ساله، خارج کرده‌ایم و به نتایج مطلوبی دست پیدا کرده‌ایم اما در این لحظه این سوال برای تمام ما به وجود می‌آید که آیا این گونه بوده است؟ هیچ وقت نمی‌توان به راحتی شخصی را نقد کرد چه برسد به یک دولت اما اگر این قصد را داشته باشیم، باید از خود اسناد معقولی را ارایه دهیم. ما باید امروز با مشاهده شرایط مختلف این موضوعات را ارزیابی کنیم و نسبت به آن انتخاب یا آن خاطره تحلیلی را ارایه دهیم. دولتی که با شعار تدبیر و امید برگزیدیم، امید و رضایت را در تک‌تک مردم گنجاند اما لازم به ذکر است که این دولت میراثی مخرب را تحویل گرفت و از همان اول کار، باید قصد ترمیم می‌داشت تا قصد ارتقا؛ اما زمانی که به آمارها دقت می کنم، متوجه می‌شوم روند اقتصادی ما پیشرفتی نداشته و تغییری نکرده است. این موضوع را یک سرپرست خانواده می تواند به خوبی توضیح دهد که آیا اکنون شرایط اقتصادی مطلوبی داریم یا خیر؟ نمی‌توان به کلی دیدگاه‌ها و شرایط دولت یازدهم را نقد کرد زیرا دولت در یک حوزه درگیر نیست و باید حوزه‌های مختلفی را مدیریت کند اما در بحث اقتصاد می توان گفت شرایط از قبل نیز بدتر شده است. نمی‌توان به معضل سیاست خارجی خرده گرفت زیرا نه اطلاعات دقیقی دارم و نه با مواضع چند وقت اخیر درگیر بوده‌ام. حایز اهمیت‌ترین موضوع در هر کشور، مسأله معیشت مردم جامعه است. یکی از اساسی‌ترین موضوعات، موضوع اقتصاد مردم است زیرا اگر اقتصاد مطلوب نباشد به تمام ارکان یک جامعه ضربه می‌زند. چرا باید در کشور ما سالانه مبلغی معادل ۵۰میلیارد تومان هزینه وارد کردن تسبیح و مهر از چین شود؟ مگر خودمان نمی‌توانیم بسازیم؟ این، یکی از آن مسائل فاجعه‌بار است. یعنی ما در کشور نمی‌توانیم یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که با آن سروکار داریم را خودمان تولید کنیم. آیا این هزینه نمی‌تواند خرج مسائل مهم‌تری که مردم با آن درگیر هستند شود؟ این یکی از آن خاطره‌هایی است که در ذهن من نقش بسته است زیرا همواره هر شخصی از هر خاطره‌ای که نقل می کند قطعا در قبال آن موضوعی را در خاطر می‌سپارد اما این خاطره نتیجه‌اش برای من آن چنان که انتظار داشتم مطلوب نبوده است.

موضوع مهم دیگر که بد نیست درباره آن صحبت شود، شیوع دروغ است. نکته از آن‌جا تأسف انسان را برمی‌انگیزد که همه سعی در کتمان آن داریم و وقتی از افرادی سوال شود که چنین معضلی در کشور وجود دارد؟ به راحتی می گویند: نه؛ هرگز چنین موضوعاتی وجود ندارد. بعضی اوقات با چنین رویه‌ای، یاد آن کبک می‌افتیم که سرش را زیر برف می‌برد و چیزی را نمی‌دید. آیا ما هم به همان سمت می‌رویم؟ «بی‌اعتمادی» هم از موضوعات گریبانگیر جامعه ما است و همه ما از آن، گذر کرده‌ایم و دیگر این موضوع مهم نیست که ابراز کنیم به‌فلان موضوع بی‌اعتماد شدیم. همین موضوع باعث بی‌توجهی مردم شده‌است که این خودش یک افت و سم بزرگ برای جامعه ما یا هر جامعه دیگر تلقی می‌شود.

امروز به چی فکر می کنی

عکس: امیر حسامی‌نژاد / تسنیم

دودی که به چشم ما می‌رود

شهلا کاظمی‌پور
جامعه‌شناس

روزهای اخیر با حضور پر تکرارم در جلساتی می گذرد که موضوع اصلی آنها، بحث درباره مسائل و مشکلات خانواده است. مشکلاتی که در بطن جامعه ایجاد می‌شوند و در ادامه با ورود به بطن خانواده، جوانان را نشانه می گیرند. موضوع اصلی این جلسات تمرکز روی مفهوم تجمل‌گرایی و تاثیراتی است که بر عملکرد و زندگی جوان‌ها می گذارد. جوان امروز ما وقتی به سمت انجام حرکتی خیز برمی‌دارد، با این موقعیت ذهنی روبه‌رو می‌شود که در صورت فقدان حداقل‌ها، در ادامه مسیر، کاری از پیش نخواهد برد.

یکی از این موضوعات پر چالش و بحث برانگیز، ازدواج است. این روزها دختران و پسران زیادی علاقه‌مند به انجام این عمل خیر هستند. سوال اینجاست که با وجود داشتن قصد و نیت جدی، چرا خیلی از آنها دست به کار نمی‌شوند. پاسخ سوال مذکور چندان پیچیده نیست. شرط‌هایی که خانواده‌های مختلف برای یکدیگر می گذارند و وضع نابسامان اقتصادی که بیشتر ما مدت‌هاست با آن دست به گریبانیم، از جمله موانع جدی و لاینحل در شرایط کنونی به حساب می‌آیند. فکر امروز و هر روزه من در ماه‌های اخیر ازدواج جوان‌ها، موانع پیش‌روی آن و فکر کردن به راه‌حل‌ها یا دور زدن این موانع است. مهریه از دیگر مسائل چالش‌برانگیز در بحث ازدواج است. گویی بنا به دلایلی که کاملا هم مشخص نیست، پروسه ازدواج به مسابقه دووميدانی بین خانواده دختران و پسران ایرانی مبدل شده است. همین موانع باعث بروز آسیب‌های اجتماعی پرشماری از جمله اعتیاد در میان دختران و پسران ما است. خیلی از ما با برخی از مشکلات حاصل از این موضوع، دست به گریبانیم یا لااقل بروز بخشی از آنها را در جامعه شاهد هستیم. دود آتش برافروخته حاصل از این مشکل نه‌تنها به چشم جوانان بلکه به چشم همه اعضای جامعه می‌رود.

> **بنا به دلایلی که کاملا هم مشخص نیست، پروسه ازدواج به مسابقه دووميدانی بین خانواده دختران و پسران ایرانی مبدل شده است. همین موانع باعث بروز آسیب‌های اجتماعی پرشماری از جمله اعتیاد در میان دختران و پسران ما است**

روزگاری تجمل‌گرایی و مادی‌گرایی در تمام کشورهای دنیا بروز و ظهور داشت اما امروز با نگاه موشکافانه‌ای که جامعه‌شناسان و سیاست‌گذاران فرهنگی و... داشته‌اند این مسأله در غرب کنترل شده است. این در حالی است که در کشور ایران این موضوع، پیش از انقلاب بروز پیدا کرد و جای تعجب اینجاست که بعد از انقلاب اسلامی ایران (که درونمایه دینی دارد و بر پایه ساده‌زیستی بنا شده) این مسأله ادامه پیدا کرد و نظم جامعه را تحت‌تأثیر قرار داد. بخش قابل‌توجهی از تناقضات اجتماعی و معضلات روحی و روانی که در میان فرد فرد جامعه ایرانی به وجود آمده متاثر از اختلاف طبقاتی شدیدی است که در بخش‌های زیادی از کشور و خصوصا کلانشهرها رؤیت می‌شود. اگر به مطب روانشناسان، روانپزشکان و روانکاوان سری بزنید، متوجه عمق مشکلات به‌وجود آمده در زمینه‌های مختلف فردی و اجتماعی خواهید شد. با توجه به تمام موضوعاتی که از آن سخن گفتم، ذره‌ای تامل و نگریستن به رفتارهای مردم گواه این موضوع است که آستانه تحمل خیلی از آنها کاهش جدی پیدا کرده است. یکی از مصادیق نگاه تجمل‌گرایانه در بطن جامعه، چند شلغه بودن تعداد زیادی از مردم است. مشکلاتی از این دست توانایی آسیب‌رسانی به ارکان مختلف جامعه را دارد. لازم است با همراهی مسئولان، روشنفکران، دانشگاهیان و معلمان چاره‌ای برای مشکلات به‌وجودآمده بیندیشیم.

امروز با مولانا

آن یکی درویش هیزم می‌کشید — خسته و مانده ز بیشه در رسید
پس بگفتم من ز روزی فارغم — زین سپس از بهر رزقم نیست غم

یک خبر | یک نگاه

مدرنیته علیه مدرنیته

در خبرها آمده بود مخترعان دستبند جدیدی اختراع کرده‌اند که می‌تواند نفس کشیدن و میزان استرس را کنترل کند. زمانی که این دستبند به‌دور مچ‌دست مصرف‌کننده بسته می‌شود و در مواجهه با استرس، علایمی مانند افزایش ضربان قلب، نبض، میزان دمای بدن و... دچار تغییرات متعددی می‌شوند؛ دستبند به تغییرات و علایم فیزیولوژی بدن پاسخ داده و به کنترل تغییرات می‌پردازد تا میزان استرس هر چه سریع‌تر کاهش پیدا کرده و شخص مدت زمان زیادی با این حس روبه‌رو نباشد. محققان معتقدند این اختراع می‌تواند برای زندگی امروز که سرشار از استرس است، بسیار کاربردی و مفید باشد.

در سال‌های اخیر، تکنولوژی، شاخه‌های مختلف علوم را دستخوش تغییرات شگرفی کرده است. تغییراتی که از آن صحبت می‌کنیم در تلاش هستند انسان‌های بسیاری را از مشکلات و بیماری‌های متعدد نجات دهند. اینجاست که با کارکرد دوسویه تکنولوژی و مدرنیته مواجه می‌شویم. این دو کاربرد تا حدود زیادی متعارض و متناقض یکدیگرند. با این توضیح که این خود مدرنیته بود که باعث افزایش استرس و افزایش سرعت زندگی شد. از سوی دیگر مشکلات به‌وجود آمده به‌خاطر همین نحوه از زندگی به‌شدت سریع و تا اندازه زیادی غیرزیبا، باعث شده دانشمندان درصدد رفع مشکلاتی باشند که از درونمایه مدرنیته به‌وجود آمده است. گویی مدرنیته در مقابل مدرنیته صف‌آرایی کرده‌است.

برش

مردی که موعظه می‌گفت

| ماریو بارگاس یوسا |

موعظه‌های او عملی و ساده بود. وقتی که می‌رفت، همه از او حرف می‌زدند، از این‌که قدیس بود، معجزه می‌کرد، بوته‌ای سوزان را در صحرا دیده بود، مثل موسی، صدایی نام ناگفتنی خدا را برایش فاش کرده بود و همه جا درباره موعظه‌اش گفت‌وگو می‌کردند.

بدین سان، پیش از آن‌که نظام سلطنتی به پایان برسد و بعد از آن‌که نظام جمهوری آغاز شده بود، اهالی توکانو، سور، آمپارو و پومبال حرف‌های او را شنیده بودند و از این ماه تا ماه دیگر، از این سال تا سال دیگر کلیساهای بون کونسلو، ژرموابو، ماساکارا و اینامبوپه رفته‌رفته از میان ویرانه‌هایشان سر بر آوردند و به پیروی از تعالیم او دیوارهای خشتی و طاقچه‌ها در گورستان‌های مونته‌سانتو، انتره‌ریوس، آبادیا و باراکائو ساخته می‌شد و در ایتاپیکورو، کومبه، ناتوبا و موکامبو آیین تدفین تمام و کمال برگزار می‌شد. ماه به‌ماه و سال به سال موعظه او در شب‌های آلاگونیاس، ئوائوا، ژاکوبینا، ایتابیانا، کامپوس، ایتابیانیناریا، زرو، رباشائو، لاگارتو، سیمائودیاس طنین می‌انداخت.

در چشم همه‌کس تعالیم او تعالیمی خوب بود و بدین‌گونه که نخست در یک شهر، سپس در شهری دیگر و سرانجام در همه شهرهای شمال، مردی که این موعظه‌ها را می‌گفت رفته‌رفته به مرشد مشهور شد، اگرچه نام نخستش آنتونیو وینسنت و نام خانوادگی‌اش مندس ماسیل بود.

برشی از رمان جنگ آخرالزمان

شاتر

خانه‌ای در مرتضی گرد، جنوب خانی آباد، ویران، بدون رنگ. «طاهره» فرشته نجات مادری کور، برادری عقب افتاده و فرزندانی همچون برادرش.

عکس: امیر خلوصی- ایسنا